

ایران در تاریخ

برنارد لوئیس مورخی ست با شهرتی جهانی که در دانشگاه‌های معتبری چون آکسفورد و پرینستون تدریس کرده است. وی در سخنرانی "Iran in History" که در مرکز موشه دایان، دانشگاه تل آویو ایراد شده (۱۸ ژانویه ۱۹۹۹)، نقش ایران در تاریخ و تأثیر آن را بر تمدن جهان به اختصار مورد بحث قرار داده است.

لوئیس در این سخنرانی خاطر نشان می‌کند که در دو هزاره پیشین، هیچ فاتحی در ایران نتوانسته است در زبان و فرهنگ ایرانی تغییر عمده‌ای به وجود بیاورد. در عوض همان‌طور که در برخی قسمت‌های دیگر دنیا هم دیده شده است، فرهنگ برتر، همیشه بر فرهنگ فروتر چیرگی یافته است.

در تاریخ، مسیحیان، یهودیان و یونانیان همگی از ایرانیان به نیکی و به طور مثبت یاد کرده‌اند.

به قصد دستیابی به چشم اندازی درباره ایران از دیدگاه تاریخ، من، آن گونه که به نظرم شایسته می‌آید، با فتوحات عرب - اسلامی در قرن هفتم میلادی سخن آغاز می‌کنم - آن سلسله رویدادهای تاریخ ساز پس از ظهور اسلام، رسالت پیامبر محمد و انتقال پیام او به مناطق پهناوری در شرق و غرب عربستان، الحاق سرزمین‌های بسیاری، از اقیانوس اطلس و پیرنه تا هندوستان و چین و آن سوتر، به امپراطوری تازه عرب - اسلامی. نگرش به این وقایع در ایران متفاوت بوده است. گروهی آن را برای ایجاد ایمانی واقعی، و پایانی برای دوران جهل و عیاشی و خوشگذرانی، رحمت الهی دانسته‌اند، و گروهی دیگر آن را شکست اهانت بار ملی پنداشته‌اند که باعث افتادن ایران به زیر یوغ فاتحان اجنبی شد.

نظرات هر دو گروه بسته به این که از کدام زاویه به موضوع نگریسته شود، البته ارزشمند است.

آنچه که ابتدا می‌خواهم خاطر نشان کنم این است که تفاوت عمده و چشمگیری بین وقایعی که در ایران اتفاق افتاد و وقایعی که در سایر ممالک خاورمیانه و شمال آفریقا که توسط اعراب فتح شده و در قرون هفتم و هشتم به خلافت اسلامی ضمیمه گردید، موجود است.

کشورهای خاورمیانه نظیر عراق، سوریه، مصر، و شمال آفریقا با تمدنهای باستانی در کوتاه مدت هم عربی شدند و هم اسلامی. یا از دین قدیمی خود به کلی دست کشیدند و یا به اقلیت کوچکی کاهش یافتند، زبانهای قدیمی آنها نیز تقریباً فراموش گردید. بعضی از آن زبانها فقط در نیايش و یا در نوشته های مذهبی باقی ماند و به بعضی از آنها هنوز هم در دهکده های دور دست تکلم می شود ولی در بیشتر این سبزمینها و در میان بیشتر مردم زبانهای پیشین فراموش شده و هویتهای بیان شده در آن زبانها جایگزین دیگری یافته اند و تمدنهای باستانی عراق، سوریه و مصر جای خود را به آنچه که امروزه به آن دنیای عرب (Arab World) می گویم داده است.

سرزمین ایران بعد از حمله اعراب و پیروزی آنها محققاً اسلامی شد، ولی عربی نشد. ایرانیان، ایرانی باقی ماندند و بعد از دوران خاموشی کوتاهی، ایران دوباره به صورت عنصری مجزا، متفاوت و مشخص در دنیای اسلامی پدیدار گردید و نهایتاً بخشی جدید به خود اسلام اضافه نمود. نسیم ایرانیان در پیشبرد تمدن اسلامی از نظر فرهنگی، سیاسی، و به خصوص مذهبی حائز اهمیت فراوان است. خدمات ایرانیان در تمام رشته های فرهنگی چشمگیر است حتی در شعر عربی، به این صورت که شاعران ایرانی الاصل که به عربی شعر سرودند کمک عمده ای به شعر عربی کردند. به تعبیری اسلام ایرانی خود ظهور دیگری بود در اسلام. اسلام جدیدی که گهگاهی از آن به عنوان اسلام عجم نام برده می شد، در حقیقت این اسلام ایرانی بود، و نه اسلام عربی، که به کشورهای دیگر و به میان افراد دیگر نظیر ترکان برده شد، ابتدا در آسیای میانه و سپس در خاورمیانه در کشوری که بعدها ترکیه خوانده شد و نیز به هندوستان. ترکان عثمانی نوعی از تمدن ایرانی را تا دروازه های وین گسترش دادند. در قرن هفدهم یک مسافر ترک که به عنوان عضو سفارت عثمانی به وین رفته بود با کنجکاوی می نویسد، زبانی که در وین تکلم می شد نوع تحریف شده ای از زبان فارسی بود. او همچنین به شباهت و خویشاوندی بین زبان فارسی و آلمانی پی برده و متوجه شده بود که "ist" آلمانی و «است» فارسی برای بیان سوم شخص مفرد از مضارع اخباری فعل «بودن» تقریباً یکی است.

اسلام ایرانی در زمان حمله عظیم مغول در قرن سیزدهم نه تنها جزئی مهم بلکه عنصر

غالب در اسلام بود. و برای چند قرن مرکز اصلی قدرت و تمدن اسلامی در کشورهایی بود که ساکنانش اگر ایرانی هم نبودند تحت تأثیر تمدن ایرانی قرار داشتند. تا چندی، آخرین مرکز قدرت در دنیای عرب یعنی سلطنت مملوکیان در مصر، این برتری را به چالش می‌طلبید. اما حتی آن پایگاه آخرین نیز پس از مبارزه‌ها بین ایرانی‌ها و عثمانی‌ها بر سر فتح مصر و پیروزی عثمانی در آنچه که باید آن را دوره دفع مقدماتی ایران خواند، فروپاشید. اسلام عربی تحت تسلط اعراب فقط در سرزمین عربستان سعودی امروز و مناطق دور افتاده‌ای نظیر مراکش پایدار ماند. مرکز جهان اسلامی تحت نفوذ ترکان یا ایرانیان بود که هر دو فرهنگ ایرانی داشتند. در اواخر قرون وسطی و اوائل دوره جدید، مراکز عمده سیاسی و فرهنگی اسلامی نظیر هندوستان، آسیای میانه، ایران و ترکیه همگی بخشی از تمدن ایرانی به شمار می‌رفتند. گرچه بیشتر این کشورها به گونه‌های مختلف زبان ترکی سخن می‌گفتند ولی زبان کلاسیک و فرهنگی آنها فارسی بود. زبان عربی زبان مذهبی و حقوقی بود در حالی که فارسی زبان شعر و ادبیات به شمار می‌رفت.

چرا در حالی که تمدنهای باستانی نظیر عراق، سوریه و مصر مضمحل و فراموش شدند، تمدن ایرانی پایدار مانده و در شکل دیگری متجلی گردیده است.

پاسخهای مختلفی به این سؤال داده شده است. یکی از پاسخها مسئله تفاوت زبانی را مطرح می‌کند. مردم عراق، سوریه و فلسطین به گونه‌های مختلفی از زبان آرامی سخن می‌گفتند. زبان آرامی از خانواده زبانهای سامی ست و با زبان عربی خویشاوند است. لذا انتقال، از زبان آرامی به زبان عربی به مراتب آسانتر از انتقال به زبان فارسی بود که از خانواده زبانهای هند و اروپایی ست. در این استدلال واقعیتی موجود است. ولی از طرف دیگر می‌بینیم که گرچه قبطی، زبان مردم مصر، هم از ریشه زبانهای سامی نیست، با این همه نتوانست در راه عربی شدن مصر مانعی به وجود بیاورد. زبان قبطی برای مدتی در میان مسیحیان مصر باقی ماند و سرانجام حتی در میان مسیحیان نیز از بین رفته و فقط در زبان عبادی و در مراسم مذهبی کلیسای قبطی باقی مانده است.

عده دیگری علت این اختلاف را در فرهنگ برتر ایرانیان می‌دانند و معتقدند که فرهنگ برتر، فرهنگ فروتر را جذب و هضم می‌کند. و برای تأیید نظرشان این مثال معروف لاتینی را می‌آورند که: «یونان فتح شده، فاتح فاتحان وحشی خود شد» - و یا به عبارت دیگر، رومیان فرهنگ یونانیان را اقتباس کردند. این مقایسه هم در حالی که هیجان برانگیز است قانع کننده نیست.

رومیان یونان را فتح کرده و بر آن حکومت کردند، همان طور که عربها ایران را فتح

کردند و بر آن حکمروایی نمودند، ولی رومیان زبان یونانی را فرا گرفتند، فرهنگ یونانی را تحسین کردند، و کتابهای یونانی را ترجمه کردند و تقلید نمودند. ولی عربها برخلاف رومیان، زبان فارسی را نیاموختند بلکه این ایرانیان بودند که دست به آموختن زبان عربی زدند. تأثیر مستقیم ادبیات ایران بر ادبیات عربی به حد اقل است و فقط از طریق کسانی صورت پذیرفته است که به دین اسلام گرویدند.

شاید در این موضوع، تشبیه نزدیکتر، واقعه ای باشد که بعد از سال ۱۰۶۶ در انگلستان اتفاق افتاد، یعنی فتح انگلوساکسون ها توسط نورمن ها و تحول زبان آنها، تحت تأثیر زبان فرانسه نورمن ها، به آنچه که ما امروز، زبان انگلیسی می نامیم. بین فتح انگلستان توسط نورمن ها و فتح ایران توسط عربها تشابهات جالبی موجود است. یکی از آنها زبان جدیدی است که از به هم ریختن و ساده کردن زبان قدیم و با ورود بی نهایت کلمات از زبان قوم فاتح به وجود آمد؛ هویتی جدید و ترکیبی که غالب و مغلوب هر دو پذیرای آن شدند. به یاد می آورم که هنگامی که پسر بچه ای بودم و در انگلستان تحصیل می کردم در مدرسه درباره فتح نورمن ها به ما درس می دادند و با احتساب برحق بودن آن فتح به ما می گفتند که هویت ما تلفیقی از هر دو است. البته باید در نظر داشته باشیم که در مورد فتح ایران توسط عربها برخلاف فتح نورمن ها در انگلستان، گروش به مذهب جدید هم عامل مؤثر و مؤکد دیگری بود.

بسیاری از مردمان کشورهای مفتوح و مغلوب دیگر نظیر عراقی ها، سنوری ها و مصری ها هم فرهنگی برتر از فرهنگ اعراب بدوی و بیابانگرد صحرای عربستان داشتند. با این همه، برخلاف ایرانیان جذب فرهنگ عربی شدند. بنا بر این می توانیم سؤال قبلی را که هنوز موفق به یافتن جوابی برای آن نشده ایم اندکی تغییر دهیم و آن را به صورت دیگری مطرح کنیم.

شاید تفاوت سیاسی یعنی عناصر قدرت و حافظه، توجیه قابل قبولتری باشد. ممالکی نظیر عراق، سوریه، فلسطین و مصر و جز آن که توسط اعراب فتح شدند مدتها بود که دولتهای تحت انقیاد امپراطوری های خارج از سرزمین خویش بودند. آنها قبل از رسیدن اعراب بدان جا به دفعات مغلوب و دچار دگرگونیهای نظامی، سیاسی، و سپس فرهنگی و بالاخره مذهبی شده بودند. در حقیقت برای ساکنان آن سرزمینها اعراب مسلمان فاتح، سرور و معلمی دیگر بودند. ولی این مسأله در ایران واقعیت نداشت. درست است که ایران هم برای مدتی کوتاه توسط اسکندر فتح شده و به صورت بخشی از امپراطوری یونان باستان درآمد بود. با این همه ایران هرگز توسط رومیها فتح نشد و تأثیر فرهنگ یونانی بر

فرهنگ ایرانی با مقایسه با تأثیر آن بر ممالک شرق مدیترانه، (Levant)، مصر و شمال آفریقا به مراتب کمتر بود زیرا که در آن سرزمینها این تأثیر توسط مزدوران قدرت امپراطوری روم تقویت و نگهداری شده و بر مردم تحمیل شده بود. در ایران تأثیر فرهنگ یونانی (Hellenistic) به هنگام حمله اسکندر و جانشینان بلافصلش مهم تلقی می شد، ولی اهمیت آن تأثیر با مقایسه با دیگر مناطق مدیترانه به مراتب سطحی تر و قابل تحمل تر می نمود. در ایران با یک تجدید حیات ملی، سیاسی، مذهبی و تولد دوباره سیاست ایرانی تحت حکومت پارتیان و ساسانیان به آن تأثیر خاتمه داده شد و از آن میان امپراطوری ای به پا خاست که رقیب و همپایه امپراطوری روم و بعد هم امپراطوری بیزانس شد.

این بدین معنی است که ایرانیان برخلاف بقیه کشورهای واقع در مغرب ایران، در زمان فتوحات اعراب و بلافاصله بعد از آن هنوز از خاطره های نزدیک و شاید بتوان گفت، حاضر قدرت و عظمت در ایران سرشار بودند. این حس عظمت و افتخار باستانی به هویت را می توان به راحتی در نوشته های دوره اسلامی که اغلب آنها توسط نویسندگان ایرانی به الفبای عربی همراه با لغات فراوان عربی نوشته شده است مشاهده کرد. وجوه گوناگون این اختلاف در تجدید حیات حماسه ملی به شعر که هیچ همتایی در کشورهای عراق و سوریه و مصر نداشت؛ و نیز در انتخاب اسامی شخصی مشهود است، بیشتر نامهایی که در منطقه هلال خضیب^۱ و غرب آن پدران و مادران به فرزندان خود می دادند یا از قرآن گرفته می شد و یا از عربستان دوره جاهلی نظیر علی، محمد، احمد و غیره. این اسامی در میان ایرانیان مسلمان نیز به کار برده می شد ولی علاوه بر آن نامهای خاص ایرانی نظیر خسرو، شاپور، مهریار و سایر اسامی که از گذشته دور ایران، به عنوان مثال، دوره ساسانی منشأ می گرفت به روی فرزندان گذاشته می شد. در حالی که ما نمی بینیم عراقیان فرزندان خود را نبوکدنذر (Nebuchadnezzar) یا سناچریب (Sennacherib) و یا مصریها پسران خود را توتان کامن (Tutankhamen) و یا امن هوتپ (Amenhotep) نامگذاری کنند. این تمدنها در حقیقت مرده و فراموش شده بودند. حس غرور ایرانی، متکی بر تاریخ محفوظ و فراموش نشده نبود، زیرا که تاریخ آنها نیز به جز مؤخرترین آن همچون جلال و شکوه مصریها و بابلیها از دست رفته و فراموش شده بود، آنچه آنها داشتند اساطیر و افسانه بود؛ خاطره مبهمی از مؤخرترین دوران تاریخ قبل از اسلام و نه تاریخ متقدم آن.

توجیه اسلام از تاریخ را شاید بتوان به این صورت توصیف کرد که اصولاً اهمیت تاریخ در کجاست و چرا باید کسی با آن خود را به زحمت بیندازد. به نظر آنها تاریخ ثبت وقایعی است که خداوند برای بشریت مقرر کرده است و به خصوص از دید یک مسلمان

سنی اهمیت تاریخ به ویژه در برقراری سنتهای پیامبر، صحابه و خلفای راشدین که الگویی از قوانین و رفتار صحیح برجای نهاده اند. و این بدین معنی است که تنها تاریخی که حائز اهمیت است تاریخ مسلمانان است، و تاریخ نامتعارف بربرهای نقاط دوردست، حتی اگر آنان اجداد کسی هم باشند نه هیچ گونه ارزش اخلاقی و مذهبی دارد و نه قابلیت حفظ و نگهداری. در زمانی که ایرانیان به طور موقت نقش و موضع خود را بعد از فتح اعراب باز یافتند، چنان که بعدها می بینیم گذشته خود را فراموش کرده بودند. به علت تغییرات مداوم تاریخ ایران باستان قبل از سلسله ساسانی که آخرین سلسله قبل از اسلام بود محو و نابود گشته بود. زبان فارسی باستان به فارسی اسلامی تبدیل شده بود، خطوط قدیمی نیز از میان رفته و جای خود را به خط عربی تعدیل یافته با آواهای فارسی داده بود. زبان و خط قدیمی که در میان اقلیت رو به کاهش وفادار به دین زرتشتی حفظ شده بود از اعتبار چندانی برخوردار نبود. حتی اسامی شخصی هم که چندی پیش به آن اشاره کردم تا همین اواخر به دست فراموشی سپرده شده بود. بدین ترتیب نام کورش که در دوران جدید به عنوان بزرگترین پادشاه ایران توصیف گردیده است، فراموش شده بود. ایرانیان نام اسکندر را به یاد می آوردند ولی نام کورش را از یاد برده بودند. در حافظه ایرانیان، نام اسکندر جای روشتری داشت تا نام پادشاه ایران که با او جنگیده بود.

ایران، یونانیان و یهودیان

اطلاعات کمی که از دوره باستانی ایران باقی مانده توسط دو دسته ثبت و ضبط شده است، یهودیان و یونانیان. یعنی ساکنان فعال خاورمیانه باستان که خاطرات، نظریات و زبانهای خود را حفظ کرده اند. این یهودیان و یونانیان بودند که کورش را یادآوری کردند و نه ایرانیان. تا همین اواخر اطلاعات یونانیان و یهودیان درباره ایران باستان تنها منابع در دسترس بود. در دوران جدید این اطلاعات توسط شرق شناسان و یا به عبارت بهتر و دقیقتر توسط باستان شناسان و زبان شناسان اروپایی که راهی برای بازیابی متون قدیمی و کشف خطوط باستانی یافتند به مراتب گسترش یافته و اضافه گردیده است.

اجازه می خواهم در این جا مکثی کنم و به تصویری که از ایران در کتاب مقدس و ادبیات کلاسیک یونان و به عبارت دیگر توسط یهودیان و یونانیان ترسیم شده است بپردازم. نظر یونانیان همچنان که انتظار می رود متأثر از جنگهای طولانی بین ایران و یونان است که با حمله ایرانیان به یونان آغاز می شود و منتهی به ضد حمله عظیم یونان توسط اسکندر می گردد. در تاریخ نویسی یونانیان درباره ایران، این مسأله موضوع اصلی است و موضوع دیگر مسأله اختلاف نحوه حکومت بین ایران و یونان است که در یونان حکومت

دموکراسی بود و در ایران حکومت استبدادی. ولی برخلاف این واقعیت که موضوع تاریخ معمولاً بیان اختلافات میان ایران و یونان بود، با این همه لحن تاریخ نویسان یونانی درباره ایران همواره با احترام توأم است و حتی در مواردی همراه با دلسوزی و همدردی. برای مثال در نمایشنامه «ایرانیان» توسط اشیل (Aeschylus) که خود در این جنگها شرکت کرده بود همدردی واقعی برای دشمنان ایرانی شکست خورده نشان داده می شود.

کتاب مقدس که معمولاً از افراد خود نیز سخن نمی گوید تا چه رسد به بیگانگان، از ایران باستان تصویری کاملاً مثبت ارائه می دهد. اولین باری که از «پرسیا» با نام «پرس» یاد می شود در کتاب ازقل است. جایی که از «پرس» همراه با سایر مکانهای عجیب و غریب به عنوان فراسوی مرزهای دنیای شناخته شده سخن می رود. «پرسیا» در آن ایام حائز اهمیتی ست نظیر آن سر دنیای امروزی^۲ در دنیای مدرن. بر طبق کتاب دانیل در میهمانی بلشزار (Belshazzar's feast)^۳ کلمه «پرسیا» به طور معجزه آسایی بر دیوار قصر ظاهر می شود همراه با سه کلمه دیگر «من من ترکل» که چنین تفسیر شده است که خداوند به اعمال بلشزار رسیدگی کرده و او را گناهکار یافته است و به او خبر می دهد که دوران حکومتش به سر رسیده و قلمروش بین مادها و پارسها تقسیم خواهد شد. بعد از آن، البته نام کورش به طور اخص در فصول آخرین کتاب اسحاق برده می شود که پژوهشگران کتاب مقدس معتقدند این قسمت از کتاب اسحاق بعد از اسارت یهودیان به دست بابلیها نوشته شده است. زبانی که در این کتاب در مورد کورش به کار برده می شود حیرت انگیز است. در متن عبری از او به عنوان مسح شده خداوند، مسیح یاد شده و تجلیلی که از او به عمل آمده، نه تنها از هر حاکم غیر یهودی بلکه از هر حاکم یهودی نیز بیشتر است.

به ناچار این سؤال پیش می آید که چرا تورات از این پادشاه قدرتمند خدانشناس با چنین لحن شایسته ای سخن می گوید؟ البته جواب واضح و آشکار این است که کورش به منزله بلفور (Balfour declaration)^۴ آن زمان است. کورش اعلامیه ای منتشر کرد و به یهودیان اجازه داد به سرزمین خویش بازگردند و هویت سیاسی خود را دوباره احیا کنند. ولی واقعاً این جواب سؤال بالا نیست؛ و در حقیقت دوباره مطرح کردن سؤال است. چرا کورش این کار را کرد؟ یک سری فتوحات، افراد مختلفی را با ملیتهای مختلف چنان که امروزه گفته می شود به زیر چتر امپراطوری ایران در آورده بود. حال ببینیم که چرا کورش چنین قدمی برای یکی از آن اقلیتها برداشت؟ ما جواب این سؤال را فقط از دید یهودیان می دانیم و نه ایرانیان، و کسی جز حدس منطقی کار دیگری نمی تواند کرد. پیشنهاد من این است که شاید بتوان گفت بین یکتاپرستان و معتقدان به ثنویت احساس

قربان و نزدیکی بیشتری موجود بود تا میان معتقدان به چند خدایی و بت پرستان. این احساس قربان و نزدیکی در آخرین کتابهای تورات (عهد عتیق) و سایر نوشته های بعدی یهودی نیز مشاهده می شود. همچنین برای مثال تعدادی کلمات فارسی در کتاب مقدس و تعداد بیشتری در ادبیات یهودی بعد از کتاب مقدس نیز یافت می شود. برخورد بین مذهب ایرانی و دین یهودی در تاریخ دنیا از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. نفوذ غیر قابل انکار ایرانیان چه در زمینه های روشنفکری و چه در زمینه های مادی، و در گسترش یهودیت بعد از تبعید، و از آن جا به عالم مسیحیت و اثرات هم تراز این نفوذ در دنیای یونانی- رومی و بیزانسی و از آن جا نهایتاً به دنیای اروپایی به خوبی قابل پیگیری است.

اجازه بدهید ابتدا در مسائل عملی چند نمونه بیاورم. منابع اولیه غربی از اختراع نوعی ابزار در سواری به توسط ایرانیان خبر می دهد. این ابزار که تا آن روز ناشناخته بود، «زین» نام دارد. به راحتی می توان دریافت که چگونه این ابزار که انقلابی در رفت و آمد، ارتباطات و همچنین در امور جنگی به وجود آورد، چنان تأثیری بر جا گذاشته باشد. سرباز سواره نظام زره پوش بر اسبی جوشن پوش و نیزه در دست در حمله ای مهلک وقتی که در خطر به زیر افتادن از اسب قرار می گیرد، با زین می تواند مؤثرتر حمله کند تا بدون آن. داستانهای زنده ای به ویژه از طرف نویسندگان بیزانسی درباره اختراع این ابزار جدید و منهدم کننده جنگی که توسط سواره نظام زره پوش بر اسبهای جوشن پوش به کار برده می شد، نقل گردیده است.

همچنین اختراع زین سبب شد که ایرانیان بتوانند روش نامه رسانی خود را نیز بهبود بخشند. سیستم نامه رسانی آنها که شامل یک شبکه ارتباطی پیغام بر و ایستگاههای امدادی در سراسر قلمرو ایران بود مورد تمجید و تحسین یونانیان قرار گرفته است، و این همان است که عربها آن را «برید» نامیده اند که البته از مصدر فارسی «بردن» می آید که به معنی حمل کردن است. «اسب برید» همان پاراوردس (Paraveredos) است که کلمه آلمانی «Pferd» از آن مشتق شده است.

ابداع دیگری که به ایرانیان نسبت داده می شود. گرچه شواهد در این مورد متضاد است. ابداع «آسیاب» های بادی و آبی ست برای ایجاد نیرو. در حدود هزار سال این وسیله به غیر از نیروی عضلانی انسان و حیوان تنها منبع تولید انرژی بود.

در زمینه دیگر ابداع بازیهایی است که به روی صفحه ای از تخته انجام می گیرد نظیر شطرنج که هنوز هم در آن اصطلاحات فارسی نظیر «شاه» به کار برده می شود، به ایرانیان نسبت داده شده است و همچنین ابداع بازی تخته نرد که به نامهای گوناگون نظیر

شش و بش، تریک ترک و اسامی دیگر نامیده می شود.

زمانی که نوبت به ابداع کتاب به توسط ایرانیان می رسد، زمینه قویتری برای اثبات این موضوع به دست می آید که به موضوع تاریخ فرهنگی و کتاب در فرم codex مربوط می شود. در دنیای رومی - یونانی و همچنین در بقیه نقاط خاورمیانه قدیم «طومار» به کار برده می شد. کتاب به نحوی که ما امروزه به کار می بریم یعنی صفحات دوخته شده و جلد شده، به نظر می رسد که از ایران نشأت گرفته شده باشد. تأثیر عظیم فرهنگی چنین ابداعی بدیهی و واضح است.

حال اجازه دهید که برگردم به موضوع مهمتری که آن تأثیر و نفوذ تفکر و اندیشه است. از ایران و دین ایرانی، موضوع مبارزه بسیار عظیم بین دو نیروی هم توان خیر و شر پدید آمده است. همچنان که می دانید شیطان شناسنامه ایرانی دارد گرچه که امروزه در نیمکره غربی صاحب اماکن و اسامی محلی شده است. ایده قدرت شر که مخالف و تقریباً هم تراز خیر است، از خصوصیات دین باستان ایرانیان است. اهریمن سلف شیطان، مفیستوفل (Mephistopheles) و یا هر اسم دیگری که بر آن نهیم، به حساب می آید. و در همین زمینه است اعتقاد به روز جزا، قیامت، بهشت و دوزخ. در این جا خاطر نشان کنم که کلمه «فردوس» (پردیس) نیز کلمه ای فارسی ست. کلمه «پرا» (Para) همان کلمه یونانی «Peri» به پری دسس (Peridesos) است که در زبان فارسی باستان به معنی محل محصور به دیوار بوده است.

مفهوم بازگشت مسیح موعود نیز ریشه در دین ایران باستان دارد. در دین زرتشتی اعتقاد بر این است که در آخر الزمان شخصی از تخمه زرتشت ظهور خواهد کرد که همه چیزهای خوب را در زمین مستقر خواهد نمود. این مسأله که ما ایده مسیح موعود را در انجیل عبری نمی یابیم مگر بعد از بازگشت آنها از بابل، یعنی بعد از این که یهودیان تحت نفوذ ایرانیان قرار گرفتند، نباید موضوع کم اهمیتی به حساب آید، زیرا اهمیت مسیح موعود در سنت یهودی - مسیحی نیز واضح و روشن است. و نیز در همین زمینه است مفهوم وبه کار گرفتن مدارج مذهبی، کشیشهایی با درجات مختلف مذهبی و در زیر نظر کشیش اعظم، موبد موبدان، کشیش کشیشها. و به راستی عناوینی نظیر کشیش کشیشها، شاه شاهان و نظایر آن خصوصیتی ایرانی ست که مکرر در دورانهای باستان در بسیاری از عناوین به کار برده می شده است. عربها نیز آن را به کار گرفتند، عناوینی نظیر امیرالامراء و قاضی القضاة از جمله آنهاست و شاید هم عنوان پاپ «خادم خادمان» خداوند به طور غیر مستقیم مربوط به نفوذ ایرانیان باشد.

همچنین این اعتقاد کلی که کلیسا سلسله مراتب و مدارجی ست زیر نظر رئیس اعظم و مقام اصلی، و نه فقط یک ساختمان و یا محلی برای پرستش، می تواند به مقدار زیادی متخذ از دین زرتشتی باشد.

دین باستانی ایران همچنان به حیات خود ادامه داده است. امروزه دین زردشتی، گرچه دین اقلیتی رو به کاهش است ولی این اقلیت، در کشورهای هندوستان، پاکستان و تا حدودی ایران، از اهمیتی نسبی برخوردار است. آنها نوشته های قدیمی به خط باستانی و علم به زبانهای باستانی را حفظ کرده اند و همین امر شرق شناسان اولیه اروپایی را قادر به آموختن زبان فارسی میانه و از آن طریق قادر به کشف دوباره زبانهای باستانی ایرانی نمود.

ایران و شیعیگری

تقریباً حدود هزار و اندی سال است که ایران با اسلام و در قرون اخیر با اسلام شیعی که در حقیقت تجلی نبوغ ملی ایرانی در پوشش اسلامی ست، مرتبط شده است. بعضی از محققان قرن نوزدهم اروپا نظیر گوینو ادعا کرده اند که پیروزی مذهب شیعه در واقع ظهور دوباره آیین گرای ایرانی ست در مقابل اسلام سامی. این ایده که روزگاری خیلی مردم پسند بود گرچه امروزه هنوز هم عده ای به آن پایبند هستند، اهمیت خود را از دست داده است.

نقطه ضعف نظریه بالا در این است که مذهب تشیع هم نظیر خود اسلام توسط اعراب به ایران آورده شد و برای مدتی هم دین شیعه، عربی باقی ماند. شهر قم که مرکز مهم شیعه ایرانی ست بنایش عربی ست و اولین شهروندان آن نیز اعراب بودند (به خاطر می آورم وقتی که دوستی ایرانی شهر قم را به من نشان می داد به بیابانهایی که شهر را احاطه کرده اند اشاره کرد و گفت «چه کسی جز اعراب در این بیابان شهر بنا می کند؟»). مذهب شیعه مدتها بعد، در زمان صفویه دوباره روی کار آمد و توسط آنها مذهب رسمی ایران شد و لازم به یادآوری ست که صفویه ترک بودند، و تا قبل از صفویه ایران کشوری سنی مذهب بود.

ولی بدون شک با رسمی شدن مذهب شیعه در دوره صفویه دوره جدیدی در ایران آغاز شد که مشخصات شیعی ایرانی در آن بارز است. تسلط صفویه باب جدیدی در تاریخ ایران گشود. آنها بعد از قرنهای توانستند مملکت متحدی به وجود آورند. سلسله صفویه یک سری پدیده های نو برقرار کردند که به یکی از آنها قبلاً اشاره کردم و آن مسأله همبستگی و یکپارچگی ایران بود. در ابتدا ایران، تحت تسلط حکومت اولین خلفای عرب قرار داشت

که مقرشان اول در مدینه و سپس در دمشق و بغداد بود. ولی با از هم پاشیدن خلافت، ایران نیز به مناطق مختلف و متعاقباً تحت فرماندهی حاکمان مختلفی تقسیم شد. صفویه برای اولین بار قلمرو متحدی از مناطق مختلف، کم و بیش آنچه که امروزه محدوده ایران است با پادشاهی واحد به وجود آوردند که هنوز هم به همان گونه با توجه به اقلیتهای مختلفی که در آن زندگی می کنند، همچنان یکپارچه باقی مانده است. اگر توجه کنید برای مثال در شمال غرب ایران، آذربایجانیهای ترک زبان هستند در جنوب آنها کردها و در جنوب کردها هم باز ترکها هستند و قشقائیها در جنوب آن ترکها هستند. در خوزستان عرب زبانان، در جنوب شرقی ایران بلوچها و بعد هم ترکمن ها زندگی می کنند. همه اینها حاشیه ای دور و بر مرکز از افرادی که به زبان فارسی سخن نمی گویند تشکیل می دهد. مع هذا فرهنگ زبان فارسی و مذهب مشخص شیعی اسلامی کمک کرده است که یکپارچگی ای که توسط پادشاهان صفوی ایجاد شده و توسط جانشینان آنها نگهداری شده بود، برجا بماند.

مذهب شیعه خصوصیت دومی نیز برای ایران به همراه داشت که آن باعث تمایز ایران از سایر کشورهای همسایه مانند عثمانی در غرب، ساکنان آسیای مرکزی در شمال شرقی و کشورهای مسلمان هندی در جنوب شرقی شد. عملاً تمام این کشورها سنی مذهب بودند. ولی این که زبان فارسی به عنوان زبان کلاسیک، زبان ادب، و حتی زبان سیاسی توسط همه همسایه ایران عثمانی، کشورهای آسیای مرکزی و هند به کار برده می شد واقعیتی است. ولی تفاوت اساسی بین ایران و کشورهای همسایه اش که تفاوت بین مذهب شیعه و سنی است در قلمرو آنها باقی ماند.

نکته مهم دیگر به خصوص در زمان پادشاهان متأخر صفوی رواج فکر و ایده «ایران» بود. من تا به حال از کلمات «پرشیا» و «پرشن» برای کشور و مردم ایران استفاده کرده ام همچنان که تا این اواخر در غرب مرسوم بود. کلمه «ایران»، باستانی و قدیمی ست ولی استفاده امروزی آن جدید است. این کلمه را ما ابتدا در مکتوبات باستانی ایران می یابیم. در کتیبه داریوش به عنوان مثال داریوش بزرگ از خود به عنوان پادشاه آریائیه نام می برد. کلمه ایران در زبان باستانی ایران و هندوستان به معنی نجیب و آزاده است. پادشاه، پادشاه آریائیان بود که وجه جمع حالت ملکی پادشاه آریین هاست. همچنین این کلمه در اسطوره و ساگای دوره میانه اولیه، در شاهنامه و در داستانهای مربوط به جنگهای ایران و توران هم به کار برده شده است. کلمه ایران دوباره در قرن نوزدهم میلادی پدیدار می شود به عنوان نام مملکت نه به طور رسمی بلکه از طریق کاربرد عمومی. کلمه ایران به طور رسمی در دوران رایش سوم و تحت نفوذ آنها نام رسمی کشور شد. حکومت آلمان در آن زمان چون نیاز

به امکانات و کمک ایران داشت به ایرانیان چنین وانمود کرد که آنها هم همچون آلمانی ها و برخلاف سایر همسایگان خود برتر و آریایی هستند، و دیگر این که آنها از قوانین نورنبرگ^۷ معاف خواهند بود. در این زمان بود که نام ایران در زبانهای خارجی و زبان فارسی رسماً به «ایران» تغییر یافت.

بگذارید به نقطه عطف دیگری در تاریخ ایران یعنی انقلاب اسلامی و نتیجه آن که جمهوری اسلامی است نظری بیندازیم. انقلاب اسلامی ایران، انقلابی واقعی بود. کلمه انقلاب در ادوار متأخر در منطقه خاور میانه بر موارد گوناگون بسیاری از قبیل کودتا، یاغی گریهای داخلی قصرها، سوء قصدها و جنگهای داخلی و نظائر آنها اطلاق شده است. آنچه در ایران اتفاق افتاد، چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی، انقلابی واقعی بود. همان گونه که انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه، انقلابهایی واقعی بودند و انقلاب ایران همانند آن انقلابها اثرات بیشماری بر کشورهای بی هم مشرب و هم مسلک ایران بودند یعنی به عبارت دیگر دنیای اسلامی برجا گذاشت.

درباره انقلاب ایران نیز همچون انقلابهای دیگر، نظرات مخالف و موافق وجود دارد. مخالفان چنان که از عملیاتشان و اعلامیه های منتشر شده شان استنباط می شود نام ایران و حتی اسلام را مترادف با رژیم می دانند مشتمل بر مردمانی متعصب و تشنه به خون، با حکومت استبدادی در داخل و با ارباب و ایجاد ترس در داخل و خارج از ایران.

موافقان که بیشتر خودیها هستند معتقدند که راه آنها درمانی متفاوت و تجویز داروهای از نوع دیگر برای دردهای جامعه و رنجهای منطقه است. راهی که با راه اجنبیان و لا مذهبها - که مدتها رایج بود - کاملاً متفاوت است. و در حقیقت بازگشتی ست به اسلام ناب.

در زمان حاضر با قطع مستقیم مداخلات اجنبی و حتی کاهش سریع نفوذ آنان، الگویی آشنا در خاورمیانه در شرف ظهوری دوباره است. امروزه دوباره دو قدرت اصلی در آن منطقه به وجود آمده است: جمهوری ترکیه و جمهوری اسلامی ایران. در قرن شانزدهم هم، همین دو کشور رقیب، یعنی سلاطین عثمانی و پادشاهان صفوی که نمایندگان دو مذهب سنی و شیعه در اسلام به شمار می آمدند برای به دست آوردن قدرت دنیای اسلامی در مبارزه بودند. هزار سال قبل از آن نیز در قرن ششم در همین کشورها دورقیب یعنی امپراطوری بیزانس و پادشاهان ساسانی ایران مشعل دار تجسم تمدنها و کشورداریهای متفاوت در دنیا بودند. ساسانیان و بیزانتین ها هر دو توسط اسلام فتح و تصرف شدند و سلاطین عثمانی و پادشاهان صفوی نیز هر دو توسط نیروهای جدید از خارج و نیروهای داخلی قلمرو خود از داخل، از پا در آمده نابود شدند.

امروزه هم رقابای این منطقه دورژیم هستند که هر دو با انقلاب به وجود آمده اند و هر دو نیز تجسم ایدئولوژیهای اساسی معینی هستند یعنی دموکراسی غیر مذهبی در ترکیه و حکومت اسلامی در ایران. جالب این جاست که این هر دو کشور همچون زمانهای گذشته در مقابل تحریکات یکدیگر مقاوم و نفوذنا پذیر باقی مانده اند. در ترکیه حزب مذهبی یک پنجم آراء را در انتخاباتی آزاد به دست می آورد و نقش مهم در سیاست ملی بازی می کند. در ایران، ما نمی دانیم چه تعداد از ایرانیان خواهان حکومت دموکراتیک غیر مذهبی هستند، زیرا که در حکومت مذهبی اسلامی به آنها اجازه اظهار نظر داده نمی شود. ولی از شواهدی که در دست است می توان گفت که تعداد آنها قابل ملاحظه است. تلاش و مبارزه درون این دو کشور و نقاط دیگر، مابین دو روایت از آنچه که در اصل تمدن مشترکی بوده ادامه دارد و تا رسیدن به نتیجه قطعی نیز راه درازی در پیش است.

مرکز آموزش زبان، دانشگاه جانز هاپکینز،
بالتیمور، مریلند

پانویسها:

لازم به یادآوری است که توضیحات پانویسها از اینترنت گرفته شده و در زیر هر زیرنویسی آدرس سایت اصلی و کلمه کلیدی برای جستجوی در اینترنت داده شده است.

The Moshe Dayan Center. <http://www.dayan.org>
for Middle Eastern & African Studies

-۱

کلمه کلیدی = Bernatd Louis

۲- Fertile Crescent هلال خضیب یا هلال حاصلخیز شامل کشورهای فلسطین، سوریه و شامات می شد.
۳- دورترین مکان ناشناخته؛ در زبان یونانی و لاتین نام سرزمینی بود در دورترین نقطه شمالی دنیا به فاصله ۶ روز دریانوردی از شمال بریتانیا.

۴- بلشزار پادشاه بابل در قرن ششم قبل از میلاد بود، در ضیافتی در قصر او کلمه منی تکل پارسین (mene, tekel, Parsin) به طور معجزه آسایی بر دیوار قصر او ظاهر شد. مفسران فصل پنجم کتاب دانیل که این کلمات در آن جا آمده است این سه کلمه را چنین تعبیر و تفسیر می کنند:
منی = شماره؛ خداوند روزهای سلطنت تورا شماره گذاری کرده و آن را به پایان رسانده است.
تکل = بر آورد کردن؛ خداوند به کارهای تو رسیدگی کرده و تورا گناهکار شناخته است.
پرس - پرسی؛ سلطنت تو تقسیم شده و به مادها و پارسها داده خواهد شد.

<http://www.htmlhible.com/kjv30/B27C005.htm>

کلمه کلیدی = Belshazzar's feast

۵- اعلامیه بلفور، ۲ نوامبر، ۱۹۱۷. در دوران جنگ اول جهانی، سیاست انگلیس به تدریج خود را متعهد به تأسیس کشوری برای یهودیان در فلسطین نمود. بعد از مذاکرات در کابینه انگلیس و با مشاوره با رهبران صهیونیستی نتیجه به صورت نامه ای توسط آرتور جیمز لرد بلفور به لرد راجیلد به منصفه ظهور رسید. نامه بلفور نماینده اولین شناسایی هدف صهیونیست ها توسط قدرتی بزرگ بود.

<Http://www.mideastweb.org/melralfours.htm>

کلمه کلیدی = Balfour declaration

۶ - (1816-82) Gobineau, Joseph Arthur, Comte de نویسنده و سیاستمدار فرانسوی قرن نوزدهم که از اولین مدافعان برتری نژادی و ضد یهود و مخالف حکومت دموکراسی بود.
کلمه کلیدی = Gobuseu

<http://www.barteby.com>

۶ - Nuremberg, Laws ، قوانین نورنبرگ قوانینی ست مبتنی بر تبعیض نژادی که در حزب نازی آلمان در زمان رایش در روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۵ به تصویب رسید. این قوانین شامل دو ماده است و یک فرمان. ماده اول آن مبتنی بر این است که تنها شهروندان رایش آلمانی ها هستند و آنهایی که با آلمانی ها هم نژاد و هم خونند. و فقط شهروندان رایش می توانند از حقوق کامل سیاسی بهره مند شوند. ماده دوم آن می گوید که یهودیان نمی توانند شهروند رایش باشند. یهودی، نه می تواند از حقوق کامل سیاسی بهره مند شود و نه حق رای دارد. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: کلمه کلیدی = Nuremberg Laws

<http://www.mtsu.edu>

لازم به یادآوری است که در این ترجمه از راهنمایهای سودمند دکتر حمید رضا صاحبجمعی بهره فراوان گرفته ام.

